

نماد بی هویتی، مغضوب ملت

اشاره:

ترورهای کور مردم کوچه و بازار، به آتش کشیدن اموال مردم، تجاوز و شکنجه و تهدید، تصفیه‌های درون‌سازمانی و از همه خیانت‌بارتر، همراهی و همکاری با رژیم بعث عراق در به خاک و خون کشیدن ملت مظلوم ایران و ویرانی شهرها و آبادانی‌ها؛ تنها واژه‌هایی است که با شنیدن نام «منافقین» یا همان «سازمان مجاهدین خلق» در ذهن ما نقش می‌بندد و از شدت کراهت آن، خیلی سریع ذهن را به چیز دیگری می‌گردانیم و هیچ‌گاه حاضر نیستیم چنین سقوط و بیگانگی از فطرت انسانی را باور کنیم. متأسفانه «سازمان مجاهدین خلق» و کارنامه سیاه و جنایتکارانه آن، بخشی از مظلومیت واقعی ملت مجاهدیست که اراده کرد با تمام توان به رهبری حضرت امام روح‌الله در برابر شرق و غرب سلطه‌گر ایستادگی کند و صفحاتی از مقاومت، مردانگی و شکوه وصف‌ناپذیر مجاهدان فی سبیل‌الله و شهیدان راه خدا را در ظلمت کده جهانی به نمایش بگذارد. گرچه اینک سرنوشت تاریک و آوارگی این سازمان تبیه‌کار و فرجام فلاکت‌بار آن درس عبرتی برای سایر فتنه‌گران شده است، اما سطر سطر تاریخچه جنایات سازمان مجاهدین خلق، کوس رسوایی دول اروپایی و آمریکا را تا ابد در پهنه جهان خواهد نواخت.



شهیدسازی و نمایش مجروحان و بهره‌برداری از بازداشت‌شدگان درگیری‌ها، برای افزایش غلظت اجتماعی شورشگری و به خیابان آوردن هواداران و تنگ کردن عرصه برای نظام، میزان خشونت هواداران را آشکارا به اوج رسانده بود.

سازمان با کارهایی مانند فروش نشریه، ایجاد دکه و بساط کتابفروشی، پخش تراکت و شعارنویسی و میتینگ و سخنرانی‌های گوناگون در شرایط مختلف- که بیشتر ماهیت ضد حکومت داشتند- زمینه بهره‌برداری از «شورشگری اجتماعی» را میسر می‌ساخت.

تأسیس و پیدایش

سازمان مجاهدین خلق با ایدئولوژی اسلامی- مارکسیستی و با ظاهری اسلامی، پس از سرکوب قیام پانزده خرداد به وجود آمد. سازمان از طرف نیروهای مذهبی مورد استقبال قرار گرفت و روحانیت مبارز نیز با کمک‌های معنوی و مادی از آن حمایت کرد؛ محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن و سپس علی اصغر بدیع‌زادگان که هر سه دانشجوی و هم‌سال بودند و قبل از آن با جبهه ملی و نهضت آزادی همکاری می‌کردند، درباره شیوه‌ی مبارزه به گفتگو پرداختند و به این نتیجه رسیدند که شیوه‌های مسالمت‌آمیز مردم‌راه به جایی نخواهد رساند و تنها راه سرنوشتی رژیم، مبارزه‌ی مسلحانه است. آنها هسته اولیه گروه را بدون اینکه نامی بر خود بگذارند، در سال

تغییر ایدئولوژی سازمان

با ضربه سال ۵۰، تمامی بنیان‌گذاران سازمان دستگیر شدند. بنیان‌گذاران سازمان با چند سال کار ایدئولوژیک با انگیزه‌های مذهبی و تجربیات سیاسی، سازمان را پایه‌ریزی کردند؛ اما بعد از آن، سازمان در دست افرادی قرار گرفت که هرهری مذهبی، عمل‌زدگی، فساد اخلاقی و نفاق، فرهنگ غالب آن‌ها شده بود. بعد از حنیف‌نژاد، مدت کوتاهی رهبری سازمان به دست احمد رضایی افتاد که وی در درگیری کشته شد. پس از وی برادرش رضا رضایی رهبری گروه را عهده‌دار شد. او پیش از این در سال ۱۳۵۰ دستگیر شده بود، اما به دلیل همکاری کامل با ساواک سریع آزاد شد.^۳ وی در درگیری سال ۱۳۵۲ خودکشی کرد. پس از دستگیری فردی دیگر از سازمان، رهبری آن به دست بهرام آرام که شیفته مبارزه مسلحانه بود^۴ و به زن‌بارگی شهرت داشت و تقی شهرام که در زندان ساری توسط هم‌سلولی خود تحت تأثیر دیدگاه‌های مارکسیستی قرار گرفته بود و مجید شریف‌واقفی که به تغییر ایدئولوژی سازمان اعتراض داشت، افتاد. مجید شریف‌واقفی پس از مخالفت با رویکرد مارکسیستی سازمان و کافر خواندن سران آن و قطع ارتباط، تصمیم به تأسیس سازمانی جدید با محوریت نیروهای مذهبی و مسلمان گرفت.^۵

تغییر ایدئولوژی در سازمان از سال ۱۳۵۲ آغاز شد. در سال ۵۳ رهبران سازمان در جریان این تغییرات ایدئولوژیک بودند و در شهریور سال ۵۴ که مجید شریف‌واقفی در برابر این انحرافات مقاومت کرد، به دست اعضای سازمان کشته شد. در سال ۵۴ این مسئله در سطح عمومی سازمان علنی و بیانیه تغییر ایدئولوژیک توزیع شد. تقی شهرام بعد از تغییر ایدئولوژی گفت: پیراهن اسلام را از هر کجا وصله علمی زدیم، از جای دیگر پاره شد.^۶

در اثر چرخش ایدئولوژیک، سازمان به سه دسته تقسیم شد: گروهی مارکسیست، جمعی سازمان را رها کردند و با پی بردن به انحراف آن به آغوش اسلام بازگشتند و بالاخره گروه سوم که در سازمان باقی ماندند و بعد از انقلاب تجدید سازمان شدند و رودرروی انقلاب اسلامی ایستادند.^۷ لطف‌الله میثمی و گروهش در سال ۵۶ با رجوی اختلاف‌نظر پیدا کردند و تشکیلات نهضت مجاهدین خلق را به وجود آوردند.

مجاهدین خلق در آستانه انقلاب اسلامی

سازمان مجاهدین خلق که در آستانه پیروزی انقلاب برخی از رهبران عمده آن از زندان آزاد شده بودند، سعی در گرفتن ابتکار عمل انقلاب به دست خود داشت. «میلشیا» یا شاخه نظامی سازمان در کوتاه‌ترین زمان ممکن سازماندهی شد.

به دلیل برداشتهای خاص از اسلام، قدرت‌طلبی، انحراف ایدئولوژیک که همان تغییر خط مشی اسلام به سمت سوسیالیسم و تفکرهای التقاطی که از زندان به وجود آمده بود و از بین رفتن رهبران اصلی سازمان به دلایل مختلف، موجب شد که سازمان نه تنها در مسائل و مشکلات انقلاب، به ویژه جنگ کمکی نکرد، بلکه خود وارد مبارزه با انقلاب اسلامی شد.



علی اصغر بدیع‌زادگان



سعید محسن



محمد حنیف‌نژاد

۱۳۴۴ تأسیس و شروع به عضوگیری کردند.^۱

پس از دو عملیات ناموفق گروگان‌گیری شهرام پهلوی‌نیا، فرزندان اشرف پهلوی و انهدام یک دکل مخابراتی، قبل از هر اقدامی در سال ۱۳۵۰ بیشتر اعضای اولیه شناسایی و دستگیر شدند. رژیم ۲۶ بهمن اولین دادگاه نظامی رسیدگی به اتهامات سران سازمان را آغاز و سرانجام پنج نفر را به اعدام محکوم کرد. محمد بازرگان، علی باکری، ناصر صادق و علی مهین‌دوست را در ۳۰ فروردین ۱۳۵۱ تیرباران کرد و مسعود رجوی را مورد عفو قرار داد. علت عفو رجوی طبق اسناد ساواک، همکاری با نیروهای رژیم در جهت شناسایی مبارزان ذکر شده است.^۲

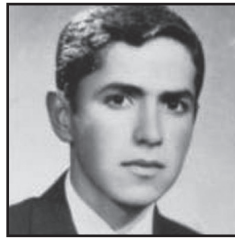
رجوی در سخنان خود تصریح می‌کند که تاوان عدم دستیابی سازمان به قدرت و عدم انتخاب کاندیدای آن از سوی مردم در انتخابات مجلس، جنگ داخلی و پایان زندگی مسالمت‌آمیز بوده است.



محمدرضا سعادت



مجید شریف‌واقفی



رژیم ۲۶ بهمن اولین دادگاه نظامی رسیدگی به اتهامات سران سازمان را آغاز و سرانجام پنج نفر را به اعدام محکوم کرد. محمد بازرگان، علی باکری، ناصر صادق و علی میهن‌دوست را در ۳۰ فروردین ۱۳۵۱ تیرباران کرد و مسعود رجوی را مورد عفو قرار داد. علت عفو رجوی طبق اسناد ساواک، همکاری با نیروهای رژیم در جهت شناسایی مبارزان ذکر شده است.

در اثر چرخش ایدئولوژیک، سازمان به سه دسته تقسیم شد: گروهی مارکسیست، جمعی سازمان را رها کردند و با پی بردن به انحراف آن به آغوش اسلام بازگشتند و بالاخره گروه سوم که در سازمان باقی ماندند و بعد از انقلاب تجدید سازمان شدند و رودرروی انقلاب اسلامی ایستادند.

حادثه عظیم انفجار حزب جمهوری اسلامی و شهادت ۷۲ تن از یاران انقلاب، به ویژه آیت‌الله بهشتی و انفجار دفتر ریاست جمهوری و ترور سایر مردم عادی در کارنامه سپاه آنان ثبت شده است. این گروه، خصمانه‌ترین مواضع را علیه انقلاب در زمان جنگ به صورت همکاری با رژیم عراق و استقرار پایگاه‌های نظامی در خاک دشمن و انجام عملیات جاسوسی داشته است.

جدی‌ترین تاکتیک سازمان برای آماده‌سازی زمینه براندازی حاکمیت جمهوری اسلامی، «خط نفوذ» بود. سازمان مجاهدین خلق دیرینه‌ترین گروه در کار اطلاعاتی و اولین گروهی بودند که از همان اوایل تکوین‌شان «گروه اطلاعات» تشکیل دادند و بی‌سیم‌های ساواک را شنود می‌کردند و باز اولین گروهی بودند که مجموعه اطلاعات و اسنادشان را در آن زمان به میکروفیلم تبدیل می‌کردند. در بدو دستگیری اعضا در سال ۵۰، صدها آدرس و نشانی از سران و مقامات رژیم شاه به دست ساواک افتاد.

نفوذ در نهادهای حساس و تعیین‌کننده نظام از قبیل دادرها و دادگاه‌های انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران، کمیته‌های انقلاب اسلامی، وزارتخانه‌های مهم، نخست‌وزیری و شورای امنیت کشور؛ از متقن‌ترین نشانه‌هایی است که بر اهداف براندازانه این تشکیلات از همان روزهای نخست دوران بیست و هشت ماهه «افاز سیاسی» گواهی می‌دهد. ۲۸ ماه شورشگری اجتماعی در اشکال افراطی راهپیمایی، تحصن، درگیری خیابانی، میتینگ و سخنرانی، تحریک خشونت‌بار افکار عمومی، تحریف، دروغ‌پردازی علیه رهبران جمهوری اسلامی و تحریک احساسات جوانان کم‌تجربه، دانش‌آموز و دانشجو و ... در سطح جامعه تأثیرات منفی عمیقی گذاشت.

مواردی را که سازمان در طول روند شورشگری اجتماعی با تمسک به آنها قصد جذب نیرو، آموزش نیرو، کینه‌ورزی علیه رهبران جامعه و توجیه مناسب برای درگیری خیابانی و زدو خورد و آمادگی برای رویارویی نهایی با نظام را داشته است، می‌توان به صورت زیر فهرست کرد:

- ۱- حمله ساختگی به مراکز سازمان؛
- ۲- موضوع دستگیری یکی از اعضا به نام سعادت که حین ارتباط با سرویس جاسوسی کا.گ.ب دستگیر شده بود و مجاهدین در پی آن به تحصن، راهپیمایی و درگیری‌های برنامه‌ریزی شده روی آوردند؛
- ۳- مسئله مسلح بودن سازمان که با اصرار بر آن به مقابله با کمیته و سپاه و دادستانی انقلاب پرداخت؛
- ۴- بحث‌ها و مشاجرات سیاسی و جدل‌گونه خیابانی که در پارک‌ها و خیابان‌ها و پیاده‌روها ترتیب داده می‌شد. این بحث‌ها با ادبیات خشونت‌ورزانه سمپات‌ها و هواداران تشکیلاتی سازمان، معمولاً منجر به درگیری شده و عموماً برای ایجاد کینه و تفرق از نظام در بین جوانان راه‌اندازی می‌شدند؛
- ۵- شعارهای تند ضدامپریالیستی، متهم کردن نظام و رهبری به سازش با آمریکا با تمسک به برخی مواضع دولت موقت که البته

سازمان در ۵ مهره ۱۳۶ تظاهرات مسلحانه نیروهایش را به امید انقلابی نظیر ۲۲ بهمن ۵۷ برای سرنگونی جمهوری اسلامی در خیابان‌های تهران تدارک دید و به اعضا دستور داد هرگونه مقاومت در برابر خود را با گلوله پاسخ دهند.

فاجعه انفجار در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، بزرگ‌ترین ضربه‌ای بود که تروریسم از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی بر آن وارد آورده بود.

مسلحانه از سوی آنها در آن مقطع بعید به نظر می‌رسید. نشریه مجاهد، جمهوری اسلامی را «اسیر چنبره و در مسلخ ارتجاع» توصیف می‌کرد.^۹ در اردیبهشت و خرداد ۶۰ محور تبلیغ بر روی شکنجه و زندانی نمودن هواداران، موضوع حمایت از بنی‌صدر، روزنامه‌های تعطیل شده و مسئله لایحه قصاص تبدیل شد. شهیدسازی و نمایش مجروحان و بهره‌برداری از بازداشت‌شدگان درگیری‌ها، برای افزایش غلظت اجتماعی شورشگری و به خیابان آوردن هواداران و تنگ کردن عرصه برای نظام، میزان خشونت هواداران را آشکارا به اوج رسانده بود. از طرف دیگر هواداران نظام که به نام «حزب‌الله» و «مذهبی» و «پیرو خط امام» معروف بودند و دارای سیستم تشکیلاتی نبودند، توسط سازمان مجروح و کشته و شکنجه می‌شدند و یا مورد هتک حرمت قرار می‌گرفتند.

پس از تصویب آیین‌نامه نحوه رسیدگی به کفایت سیاسی رئیس‌جمهور در جلسه مورخ ۲۷ خرداد مجلس شورای اسلامی و اعلام آغاز بحث و بررسی آن در اولین جلسه بعد از تعطیلات، سازمان در روز ۲۸ خرداد ۶۰ رسماً طبق یک اطلاعیه حرکت مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی را اعلام کرد تا به زعم رجوی، ایران تبدیل به لبنان گردد و قدرتی نه برای دولت باقی بماند و نه برای مجلس. به عبارت دیگر رجوی در سخنان خود تصریح می‌کند که تاوان عدم دستیابی سازمان به قدرت و عدم انتخاب کاندیدای آن از سوی مردم در انتخابات مجلس، جنگ داخلی و پایان زندگی مسالمت‌آمیز بوده است. در این بیانیه آمده است: «... برآنیم که نامبردگان هر که باشند و در هر لباسی، دقیقاً شایسته سخت‌ترین کیفر و مجازات انقلابی خواهند بود. ضمناً سازمان مجاهدین خلق ایران این حق را برای خود محفوظ می‌دارد تا در هر موردی هم که کیفر فی‌المجلس جنایتکاران در حین انجام جرم ضد انقلابی میسر نباشد، به زودی و به طور مضاعف، آمران و عاملان مربوطه را به جزای خود برساند.»^{۱۰}

درگیری‌های پراکنده مسلحانه و اقدام به بمب‌گذاری و آمادگی برای ترورهای گسترده توسط سازمان از فرای سی‌ام خرداد آغاز شد. روز دوم تیرماه یک بمب در سالن راه‌آهن قم در لحظه پیاده و سوار شدن مسافران منفجر گردید و هفت شهید و بیش از ۵۰ زخمی به جای گذاشت. روز سوم تیر با هوشیاری مردم یک بمب قوی کنار یک هنرستان دخترانه در تهران کشف و خنثی شد. روز ششم تیر ۱۳۶۰ با انفجار بمب کار گذاشته شده در ضبط صوت روی تریبون آیت‌الله خامنه‌ای در مسجد اباذر تهران، پروژه حذف رهبران اصلی جریان پیرو خط امام توسط سازمان کلید خورد. یک روز پس از آن فاجعه هفتم تیر ۱۳۶۰ اتفاق افتاد. فاجعه انفجار در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، بزرگ‌ترین ضربه‌ای بود که تروریسم از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی بر آن وارد آورده بود. این فاجعه به شهادت ۷۲ نفر از نیروهای انقلابی از جمله شهید آیت‌الله بهشتی، چهار وزیر و چند معاون وزیر و ۲۷ نماینده مجلس و عده‌ای دیگر از مسئولان منجر شد. حضور گسترده و انبوه اقشار مختلف مردم در مراسم تشییع

این اتهام بعد از تسخیر لانه جاسوسی رنگ باخت و سازمان به انفعال افتاد؛

۶- دروغ‌پردازی درباره زندانی شدن و شکنجه اعضا و هواداران به ویژه در سال‌های ۵۹ و ۶۰؛

۷- شعارهای تند غیرعملی در پوشش اصلاح‌طلبی به منظور جذب افراد طبقه محروم که در آن زمان توسط همه گروه‌های چپ سر داده می‌شد و سازمان سعی می‌کرد که پیشرو دیگران باشد؛

۸- با حمله تبلیغاتی تحت عنوان ارتجاع تلاش گسترده‌ای می‌کرد تا نیروهای خط امام و روحانیت و نهادهای انقلابی را مصادیق اصلی ارتجاع معرفی کند؛

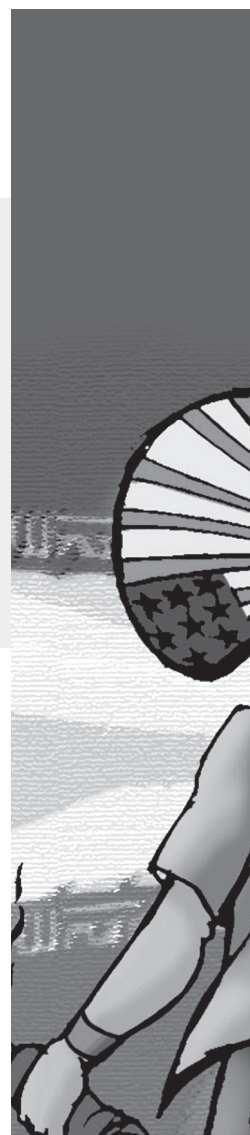


۹- تبلیغات و درگیری‌های وسیع سیاسی-اجتماعی علیه «انتخابات» ها. در این مواقع سازمان شدیدترین حملات تبلیغی و سیاسی را علیه انتخابات مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری می‌نمود و انگیزه براندازی نظام را در بین هواداران تقویت می‌کرد؛

۱۰- انجام اعمال به ظاهر تبلیغی. سازمان با کارهایی مانند فروش نشریه، ایجاد دهک و بساط کتابفروشی، پخش تراکت و شعارنویسی و میتینگ و سخنرانی‌های گوناگون در شرایط مختلف- که بیشتر ماهیت ضد حکومت داشتند- زمینه بهره‌برداری از «شورشگری اجتماعی» را میسر می‌ساخت.^۸

آغاز مرحله نظامی مقابله با انقلاب اسلامی

سازمان از بهار ۱۳۶۰ عملیات فشرده آماده‌سازی خود را برای شورش مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی آغاز کرده و با اتکا به ارتباط با دولت عراق و دولت‌های غربی، حمایت لجستیکی و تبلیغاتی آنها را کسب نموده بود. انبارهای مهمات و تسلیحات سازمان، غبارگیری و سلاح‌ها روغن کاری می‌شد. در سطح نظام، سازمان خطر شناخته شده بود، ولی انتظار شورش



پس از عبور از ناکامی‌های ۳۰ خرداد، ۷ تیر، ۸ شهریور و ... که نتوانست سقوط فوری و قطعی جمهوری اسلامی را به دنبال داشته باشد، سازمان یک قدم عقب نشست و پذیرفت که مجموعه عملیات نظامی تا آن زمان قادر به ساقط کردن نظام نیست؛ پس مردم را باید به صحنه کشید و قیام مردمی به پا کرد.



موسی خیابانی



علی اکبر راستگو



و بزرگداشت شهدای هفتم تیر و فضای عاطفی پدید آمده در سراسر کشور، امواج وسیع حمایت از نظام و نفرت از این سازمان تروریستی را تشدید نمود.

ششم مرداد ۱۳۶۰ مسعود رجوی به همراه رئیس‌جمهور معزول ایران بنی‌صدر از ایران به مقصد فرانسه فرار کردند. علی اکبر راستگو از جداشدگان سازمان درباره فرار رجوی این‌گونه دیدگاه افراذ نظیر خود را بیان کرده است: «... وی همه هواداران را بدون هیچ‌گونه واهمه‌ای زیر تیغ جمهوری اسلامی گذاشت و فرار کرد... از طرف دیگر رجوی هنگام فرار از ایران، دو نفر را بر جای گذاشت که می‌توانستند برای رهبری وی بعدها باعث دردسر شوند. یکی موسی خیابانی و دیگری همسرش اشرف ربیعی... با وجود موسی خیابانی هیچ‌وقت رهبر بلامنازع سازمان نمی‌شد. از طرف دیگر چون رجوی عاشق دختر بنی‌صدر شده بود، تصمیم به ازدواج با وی را در پاریس در سر می‌پروراند...»^{۱۱}

حقیقت آن بود که خروش مردم ایران پس از وقوع انفجار در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و سپس نحوه شرکت مردم در دومین انتخابات ریاست جمهوری، هرگونه امیدی را در ذهن رجوی و بنی‌صدر زدود. پس از آن انفجار هشتم شهریور اتفاق افتاد و رئیس‌جمهور جدید و نخست‌وزیر، شهیدان رجایی و باهنر و فرمانده ژاندارمری جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند.

سازمان در ۵ مهر ۱۳۶۰ تظاهرات مسلحانه نیروهایش را به امید انقلابی نظیر ۲۲ بهمن ۵۷ برای سرنگونی جمهوری اسلامی در خیابان‌های تهران تدارک دید و به اعضا دستور داد هرگونه مقاومت در برابر خود را با گلوله پاسخ دهند. در این روز ۳۰ نفر از مردم و پاسداران به شهادت رسیدند و بیش از یکصد و پنجاه نفر از اعضا و هواداران تشکیلاتی سازمان دستگیر شدند.

تشکیل «هسته‌های مقاومت» و عملیات ترور

پس از عبور از ناکامی‌های ۳۰ خرداد، ۷ تیر، ۸ شهریور و ... که نتوانست سقوط فوری و قطعی جمهوری اسلامی را به دنبال داشته باشد، سازمان یک قدم عقب نشست و پذیرفت که مجموعه عملیات نظامی تا آن زمان قادر به ساقط کردن نظام نیست؛ پس مردم را باید به صحنه کشید و قیام مردمی به پا کرد. طرح تشکیل «هسته‌های مقاومت» به عنوان فرم خاص این سازمان‌دهی، از درون چنین تحلیلی مطرح شد. در تبیین ضرورت تشکیل هسته‌های مقاومت، سازمان آنها را پل ارتباطی سازمان با توده‌های مردم می‌دانست.

به تصریح رجوی عملیات ترور سازمان، در مرحله جدید که از تابستان ۶۱ آغاز می‌شد، پس از سران کشور بر پاسداران و افراد عادی طرفدار نظام متمرکز می‌گردید، اما این مرحله در واقع از اواسط پاییز ۶۰ آغاز شده بود. رجوی در این باره چنین می‌گوید: «در مرحله اول، نوبت سران سیاسی بود. قبل از هر چیز شاه‌مهرها هدف بودند. در مرحله دوم، تنه سرکوبگر مدنظر است... پاسداران ارتجاع، پس اینجا دیگر دست و پای اجرایی و سرکوبگر رژیم،

نفوذ در نهادهای حساس و تعیین‌کننده نظام از قبیل دادسراها و دادگاه‌های انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران، کمیته‌های انقلاب اسلامی، وزارتخانه‌های مهم، نخست‌وزیری و شورای امنیت کشور؛ از متقن‌ترین نشانه‌هایی است که بر اهداف براندازانه این تشکیلات از همان روزهای نخست دوران بیست و هشت ماهه «فاز سیاسی» گواهی می‌دهد.

سازمان مجاهدین خلق دیرینه‌ترین گروه در کار اطلاعاتی و اولین گروهی بودند که از همان اوایل تکوین‌شان «گروه اطلاعات» تشکیل دادند و بی‌سیم‌های ساواک را شتود می‌کردند و باز اولین گروهی بودند که مجموعه اطلاعات و اسنادشان را در آن زمان به میکروفیلم تبدیل می‌کردند.

«شورای ملی مقاومت» از چندین گروهک ضد نظام تشکیل گردید. این شورا به رهبری رجوی از سازمان مجاهدین خلق ایران، جبهه دموکراتیک ملی ایران، حزب دموکرات کردستان، حزب کار ایران، اتحادیه کمونیست‌های ایران، شورای متحد چپ و چند گروه دیگر به وجود آمد.

دستآورد ترورهای کور سازمان در نیمه دوم سال ۶۰ نفرت عمومی از آنها بود. بیش از سه‌چهارم ترورشدگان از اقشار با مشاغل آزاد نظیر جگرفروش، خواربارفروش، پارچه‌فروش، نانوا، سبزی‌فروش و معاملات ملکی بودند و کمتر از یک چهارم آنها از نیروهای رسمی کمیته و سپاه بودند.

تشکیل «شورای ملی مقاومت» و فرار از کشور

پس از ضربه خوردن منافقین و تشدید بدبینی و دشمنی مردم نسبت به آنها، این تشکیلات در برزخی هولناک قرار گرفت و چون دیگر جایگاهی در داخل کشور برای خود تصور نمی‌کرد، دو راهکار را در پیش گرفت: ترک کشور و وحدت رسمی با دیگر گروه‌ها و احزاب ضد نظام. علت اصلی اتحاد گروه رجوی با نیروهای دیگر، نیازهای موضعی و مقدماتی آن بود؛ لذا «شورای ملی مقاومت» از چندین گروهک ضد نظام تشکیل گردید. این شورا به رهبری رجوی از سازمان مجاهدین خلق ایران، جبهه دموکراتیک ملی ایران، حزب دموکرات کردستان، حزب کار ایران، اتحادیه کمونیست‌های ایران، شورای متحد چپ و چند گروه دیگر به وجود آمد. این شورا نیاز به شناسایی و استقرار در یک کشور غربی داشت. فرانسه انتخاب مناسبی به نظر می‌رسید، به ویژه این که هم بنی‌صدر در آنجا پایگاه داشت و هم رجوی در سفر محرمانه خود آخرین هماهنگی‌ها را انجام داده بود.

از طرف دیگر سازمان نیاز داشت که کادرهایش را از کشور بیرون بکشد تا از ضربه مصون بمانند. همزمان به یک ایستگاه رادیویی نیز برای تبلیغات نیاز داشت. به همین جهت دست وحدت به سوی «حزب دموکرات کردستان» و «کومله» دراز کرد. با این وحدت خط خروج نیروها از داخل کشور، از طریق مرزهای کردستان تأمین شد و نیز سازمان- و به عبارتی شورا- به یک ایستگاه رادیویی دست یافت.

در طول سال ۱۳۶۲ سازمان عملیات چشمگیری نداشت. چند عملیات کوچک در کردستان، آن هم بر روی پایگاه‌های بسیج در کنار مرز و چند عملیات ترور در بعضی شهرها، نشانگر میزان توانایی سازمان بود. دولت عراق به منظور تقویت این گروه، امکاناتی همچون خانه‌های مستقل در بغداد، موصِل و کرکوک و غذای مناسب و پول کافی و تسلیحات رزمی و تقویت رادیو در اختیار سازمان گذارد. سازمان هماهنگ با استراتژی رژیم بعث عراق در مقابله با ایران، اقدام به راهاندازی تیم‌های عملیاتی دو نفره کرد. هدف این تیم‌ها ایجاد رعب و وحشت با ترور نیروهای مردمی شناخته شده در محلات شهرستان‌ها بود. در نیمه دوم سال ۶۳ بحران‌های روحی ناشی از وضعیت تشکیلاتی سازمان، در بین اعضا و هواداران تشکیلاتی آغاز گردید.

در طول سه سال نظامی‌گری از سال ۶۰ تا ۶۳، تشکیلات بسته‌تر شد. سازمان از شیوه «تخلیه» به مثابه مکانیسم همسان‌سازی افراد تشکیلات استفاده می‌کرد. آنان که در عالم ذهن تردید پیدا می‌کردند و «مسئله‌دار» می‌شدند، می‌بایست خود را تخلیه کنند و در حضور فرمانده و یا مسئول مافوق اعتراف کنند و در واقع، اندیشه و پرسش را «گناه» دانسته و تصمیم به ترک کامل آن بگیرند تا مانند سیستم زندگی موریانه‌ها و یا زنبورها بتوانند در نقش سربازان مطیع، در اندام سازمان به حیات خویش ادامه دهند. نفوذ و سیطره سازمان که به علت تفتیش عقاید و بازپرسی از درون افراد هر روز بیشتر می‌شد، موجب اعتیاد اعضا به مصرف روزانه

اهمیت درجه اول دارند.^{۱۲} ضمناً سازمان‌دهی هسته‌های جدید مقاومت در سازمان، برای پیشبرد این مرحله و افزایش ترور مردم و نیروهای اداری و انتظامی نیز محسوب می‌شد. مردم بایستی به دلیل عدم حمایت از حرکت‌های شورشی سازمان مجازات می‌شدند، به نام این که آنان دست و پای نظام و جزئی از تنه سرکوب‌گرند. فقط در سال شصت، ۳۳۸ نفر از مردم در ترورهای منافقین به شهادت رسیدند.

واقعیت اجتماعی، در سراسر سال ۱۳۶۰ آنچنان تکان‌دهنده و غیرمنتظره بود که ناگزیر بسیاری از باورهای ذهنی و القانات تشکیلاتی را به هم می‌ریخت. طیفی گسترده از اعضا و هواداران سازمان، با همکاری خانواده، دوستان، همسایه‌ها و حتی زندانیان



آزاد شده، توسط واحدهای گشتی و عملیات اطلاعات سپاه و نیروهای کمیته دستگیر شدند. دستآورد ترورهای کور سازمان در نیمه دوم سال ۶۰ نفرت عمومی از آنها بود. بیش از سه‌چهارم ترورشدگان از اقشار با مشاغل آزاد نظیر جگرفروش، خواربارفروش، پارچه‌فروش، نانوا، سبزی‌فروش و معاملات ملکی بودند و کمتر از یک چهارم آنها از نیروهای رسمی کمیته و سپاه بودند.

منافقین در سال ۶۱ پس از ضربه‌های فراوان و دستگیر و کشته شدن تعداد زیادی از رهبران و کادر داخلی آنها، تصمیم به ربودن و شکنجه افراد حزب‌اللهی و پاسدار گرفت. این عملیات که به عنوان «عملیات مهندسی» نامیده می‌شد، به زعم آنها پیچیده‌تر از کار عملیاتی بود. پس از دستگیری عاملان شکنجه و اعترافات آنها، جزئیات دردآور و هولناکی از جنایات منافقین آشکار شد که حتی بسیاری از اعضای تشکیلاتی آنها را دچار مسئله کرد. سازمان به سران تشکیلات در داخل اعلام کرد که هیچ چیز به اعضا نگویید و اگر بچه‌ها سؤال کردند، بگویید که کار خود رژیم است.

دولت عراق به منظور تقویت سازمان، امکاناتی همچون خانه‌های مستقل در بغداد، موصل و کرکوک و غذای مناسب و پول کافی و تسلیحات رزمی و تقویت رادیو در اختیار آنان گذارد.



مهدی ابریشمچی



مریم رجوی



گزارش‌نویسی و تخلیه احساسات و شنود نوارهای سرود، برای تقویت «غریزه» فرمانبرداری می‌گشت. با این حال جداشدن هر از چندگاه بعضی از اعضای قدیمی سازمان و علنی شدن آن بر خلاف میل و اراده رهبری تشکیلات، هم حکایت از گسترش بحران‌های درونی داشت و هم به سهم خود موجب افزایش و تعمیق آنها می‌شد.^{۱۳}

انقلاب ایدئولوژیک و همکاری رسمی با رژیم بعث

در اواخر سال ۶۳ رجوی پیش‌بینی کرد که کادرهای اصلی گروه دیر یا زود به این جمع‌بندی می‌رسند که اقدامات، تاکتیک‌ها و سیاست‌های وی با ناکامی روبرو شده و ضایعات سنگینی بر پیکر سازمان وارد آمده است. از این رو برای گریز از بحران، اقدام به تغییر ماهیت تشکیلات و روابط تشکیلاتی نمود و با «رهبرسازی» خواست که بر بن‌بست پدید آمده غلبه کند. وی طی چند مرحله تحت عنوان «انقلاب ایدئولوژیک» سعی کرد رهبری خود بر سازمان را تثبیت کند.

در تاریخ ۱۹ اسفند ۶۳، اعلان ازدواج غیرمترقبه و حیرت‌انگیز نفر اول سازمان با همسر فرد دوم سازمان (ابریشمچی) توجه بسیاری را به این حادثه معطوف ساخت. مریم رجوی در سخنرانی مراسم ازدواج گفت: «... به طور مشخص می‌توان و باید گفت که پرچم آزادی و رهایی در دست رهبری اخ‌ص این سازمان یعنی مسعود است.»^{۱۴} وی علت شکست استراتژی‌های سازمان را مشخص نبودن رهبری خاص سازمان اعلام کرد و از رجوی انتقاد کرد که چرا تاکنون اجازه نداده وی را به عنوان رهبری خاص‌الخاص معرفی کنند و تا الان هم دیر کرده که این تحول را به عقب انداخته است.

پس از معرفی رجوی به عنوان رهبری بلامنازع، در مرحله دوم او به تصفیه سازمانی دست زد و نیروهای رقیب را تنزل داد و شکست‌ها و ناکامی‌های سازمان را به گردن آنها انداخت. او در مرحله سوم تصمیم گرفت سازمان را به طور کامل و رسمی در کنار رژیم بعث قرار دهد و به این ترتیب استراتژی جنگ چریکی شهری به استراتژی جنگ آزادی‌بخش در کنار ارتش بعثی تبدیل شد. در پی این تصمیم، ارتش آزادی‌بخش ملی تأسیس شد و سازمان مجموعه کادرها، اعضا و کسان مختلفی را که در مناطق گوناگون مانند اروپا، پاکستان و ترکیه داشت، به عراق آورد و در تشکیلات سازمان تغییرات اساسی داد و کادرها را به ستاد نظامی فرستاد.

سازمان پس از انجام چند عملیات در کنار نیروهای رژیم بعث عراق، موعد حمله بعدی خود را ۵ مهر ۱۳۶۷ قرار داده بود و امید داشت با بهره‌گیری از تحولات سیاسی رخ داده در جنگ و درگیری مستقیم نظامی آمریکا با ایران و شرایط مساعد منطقه‌ای و بین‌المللی، بتواند خود را برای تصرف تهران آماده کند. سازمان که جمهوری اسلامی را ناگزیر از ادامه جنگ تحلیل کرده بود، با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران در ۲۷ تیر ۶۷ غافلگیر شد و با

در اواخر سال ۶۳ رجوی پیش‌بینی کرد که کادرهای اصلی گروه دیر یا زود به این جمع‌بندی می‌رسند که اقدامات، تاکتیک‌ها و سیاست‌های وی با ناکامی روبرو شده و ضایعات سنگینی بر پیکر سازمان وارد آمده است. از این رو برای گریز از بحران، اقدام به تغییر ماهیت تشکیلات و روابط تشکیلاتی نمود و با «رهبرسازی» خواست که بر بن‌بست پدید آمده غلبه کند.

آنان که در عالم ذهن تردید پیدا می‌کردند و «مسئله‌دار» می‌شدند، می‌بایست خود را تخلیه کنند و در حضور فرمانده و یا مسئول مافوق اعتراف کنند و در واقع، اندیشه و پرسش را «گناه» دانسته و تصمیم به ترک کامل آن بگیرند تا مانند سیستم زندگی موریه‌ها و یا زنبورها بتوانند در نقش سربازان مطیع، در اندام سازمان به حیات خویش ادامه دهند.



سازمان که جمهوری اسلامی را ناگزیر از ادامه جنگ تحلیل کرده بود، با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران در ۲۷ تیر ۶۷ غافلگیر شد و با نقض آتش‌بس توسط رژیم صدام و تجاوز مجدد عراق از جنوب و غرب به کشور، عملیات شتابزده «فروغ جاویدان» را انجام داد که به شکست سختی منجر گردید.

بعد از شکست سنگین عملیات فروغ جاویدان (مرصاد)، سازمان نه به لحاظ نظامی و نه به لحاظ سیاسی، توان انجام عملیات دیگری را نداشت. از این رو رحلت حضرت امام علیه السلام را به عنوان شرط اصلی برای انجام هرگونه عملیات مطرح می‌کرد. بعد از ارتحال امام نیز از نظر سازمان هفت شرط دیگر وجود داشت که با تحقق آنها شرایط عملیات در مرز فراهم می‌گردید.

نقض آتش‌بس توسط رژیم صدام و تجاوز مجدد عراق از جنوب و غرب به کشور، عملیات شتابزده «فروغ جاویدان» را انجام داد که به شکست سختی منجر گردید.

سقوط پس از شکست عملیات «فروغ جاویدان»

بعد از شکست سنگین عملیات فروغ جاویدان (مرصاد)، سازمان نه به لحاظ نظامی و نه به لحاظ سیاسی، توان انجام عملیات دیگری را نداشت. از این رو رحلت حضرت امام علیه السلام را به عنوان شرط اصلی برای انجام هرگونه عملیات مطرح می‌کرد. بعد از ارتحال امام نیز از نظر سازمان هفت شرط دیگر وجود داشت که با تحقق آنها شرایط عملیات در مرز فراهم می‌گردید. از جمله این شرایط

عمومی و ایفای نقش متناسب با سیاست قدرت‌های غربی در اولویت سازمان قرار گرفت. در این مقطع سازمان و شورا صرفاً به یک گروه فشار تبلیغاتی در دست قدرت‌های غربی و به ویژه آمریکاییان تبدیل شد.

اینک با روند اوضاع در عراق جدید و استقرار دولت مردمی که در مقابل همسایه رنج‌دیده و بزرگوار خود، ایران، احساس تعهد و دوستی عمیق دارد، آخرین روزنه‌های اندک باقیمانده برای خارج ساختن سازمان از وضعیت مرگ و فروپاشی تدریجی را کاملاً محو نمود. بعد از دو دهه پیوند عمیق و همه‌جانبه سرنوشت رژیم صدام و سازمان رجوی، دیگر نمی‌توان امکان حیات مستقلی برای این گروه از هم‌پاشیده و متلاشی متصور بود. سازمان مجاهدین خلق، به فرجام تاریخی خود رسید و میراثی از درد و رنج و خون و عبرت برای تاریخ ایران معاصر بر جای گذارد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران، روح‌الله حسینیان، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۴۹۹.
۲. رجوع کنید به: همان، ص ۵۰۴ و ص ۵۰۵، تصویر نامه‌های رئیس وقت ساواک ارتشبد نصیری به ریاست اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی با موضوع درخواست عفو مسعود رجوی به دلیل «کمال همکاری در معرفی اعضای سازمان مکشوفه».
۳. رجوع کنید به: همان، ص ۵۰۷، تصویر نامه رئیس وقت ساواک ارتشبد نصیری به ریاست اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی با موضوع همکاری رضا رضایی در استرداد سلاح‌های برادرش و قول همه‌گونه همکاری با ساواک.
۴. آنها که رفتند، لطف‌الله میثمی، ص ۴۰۳.
۵. سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام، به کوشش جمعی از پژوهشگران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۷۱. رسول جعفریان در کتاب جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران ذیل عنوان مجید شریف‌واقفی در مورد اعتقادات وی به مطالبی اشاره کرده است که در مجموعه سه جلدی «سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام» که شاید معتبرترین منبع حاضر درباره تاریخچه و اندیشه‌های این سازمان شناخته می‌شود، به طور دقیق و مستند مطالبی بر خلاف نظر آقای جعفریان آمده است. در این باره به مطالب مجموعه سه جلدی استناد شده است.
۶. جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، رسول جعفریان، بهار ۱۳۸۵، صص ۲۵۱-۲۷۷.
۷. جریان‌شناسی سیاسی در ایران، علی دارابی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۰.
۸. سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴)، ج ۲، صص ۴۵۵-۳۹۵.
۹. نشریه مجاهد، ش ۱۱۶، ص ۹.
۱۰. همان، ش ۱۲۷، ص ۴، متن اطلاعیه ۲۸ خرداد.
۱۱. سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴)، ج ۲، صص ۶۱۷-۵۸۷.
۱۲. جمع‌بندی یکساله مقاومت مسلحانه، مسعود رجوی، آلمان غربی، انجمن دانشجویان مسلمان، ص ۱۰۹.
۱۳. سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴)، ج ۲، صص ۶۷۷-۷۰۰.
۱۴. نشریه مجاهد، ش ۲۵۳، ص ۲۷.



درگیری‌های پراکنده مسلحانه و اقدام به بمب‌گذاری و آمادگی برای ترورهای گسترده توسط سازمان از فردای سیام خرداد آغاز شد.

پس از معرفی رجوی به عنوان رهبری بلامنازع، در مرحله دوم او به تصفیه سازمانی دست زد و نیروهای رقیب را تنزل داد و شکست‌ها و ناکامی‌های سازمان را به گردن آنها انداخت.

اوضاع مساعد بین‌المللی عنوان گردید که دیگر هیچ‌گاه فراهم نشد. بعد از ارتحال امام، قدرت‌های غربی با جمع‌بندی طرح‌های ناکام قبلی، چشم امید به تحولات تدریجی در آینده دوختند و این سیاست با طرح براندازی نظامی مشترک رژیم صدام و سازمان، کاملاً متفاوت بود. از این رو فعالیت در جهت جلب توجه افکار

